بسم الله الرحمن الرحیم

ملخص رساله پنجریه موسوم بالسبعه جهل الیقین و فنا الیقین

آنچه از تواریخ ظاهر میشود قبل از میلاد مسیح شش یا چهار فرقه حکما یا فلاسفه بوده یکی را دهریین گویند که قائلند
براینکه غیر از ماده و مادیات یک ذات مجرد بسیط فی جمیع الوجوه فرد از جمیع نقایص هست که سبب موجودات
باو منتهی میشود دیگری را مادیین گویند که قائلند براینکه غیر از ماده و مادیات که بحواس درک میشود موجود دیگر نیست
بلکه جمیع تاثیرات ناشی از طبیعت و طبیعت را بزبان فرانسه ناتور و بزبان انگلیسی نیچر گویند و ماده را فرانسه ماتریال
پس این طایفه را مادیین طبیعیین که بزبان فرانسه ماتریالیم و ناتورالیم نامیده میشود در وجه ایجاد موجودات عالم
بروه قول اختلاف کردند و اصحاب جمیع این اقوال مشترکند در اینکه تاثیرات مستند بطبیعت میدانند و منکر ارواح نیستند
و همه در انکار صانع و مدبر بودن شریک اند و اینها باسامی مختلفه خود را بروز میدهند گاهی خود را حکیم مانند
گاهی رافع ظلم و دافع جور گاهی عالم الاسرار و کاشف الرموز گاهی صاحب علم باطن گاهی محب فقرا و حامی ضعفا
لیکن بهر اسم و لباسی که بعوام مردم طایفه و قومی که اینها یافت شده اند اقوال را مضمحل نمودند

زیرا که قوای انسان را سه عقیده راسخه است که از زمان باز رانده از قدیم الایام این سه عقیده را که قدر مشترک بین
جمیع ادیان است داشته اند و نیز سه خصلت حمیده و صفت پسندیده در جمیع ادیان مختلفه از برای انها حاصل شده
بعد از این سه عقیده و سه خصلت که بر اصل ادیان در انها موجود شده [illegible] رکن رکین قوام ملل و اساس ملک
ترقیات امم [illegible] و پیغمبرها ادیان را که بسبب این عقاید و خصائص میخواهند برطرف کنند

اول اعتقاد باینکه انسان اشرف مخلوقات است که بسبب شرف خلق بهیمیه و عادات حیوانیه را از خود بکلی سلب کند و [illegible]
و خود را بکمال انسانیت برساند زیرا که هر قدر استنکاف و استکبار از خصال حیوانیه کند ترقی انسان در عالم اعتقاد و نیت زیاد

دوم اینکه اعتقاد کند بشرف بودن ملت خود را از سایر ملل که سبب میشود از برای همسری کردن و سبقت گرفتن در جمیع مزایای انسانیت
چه از مزایای عقلیه و چه از امور معاشیه دنیویه و همیشه شرف و عزت و سعادت و رفاهیت را از برای قوم خود خواهد نه از برای قوم
بیگانه زیرا که قوم خویش را اولی بفضایل و مزایای انسانیت میداند

سوم اعتقاد باینکه عالم دیگر فضل و بهتر از این عالم در پیش است که مطالعات در آنجا نفع بخشد که سبب میشود که انسان عالم دوام
جد و جهد کند تهذیب نفس و تصفیه اخلاق و تعدیل ملکات و اصلاح اموال و صرف نمودن در ملک خود و حذر نمودن از کسب
و خیانت و حیله و رشوه و تملق و غیر ذلک دسته خصلت

اول حیا و انفعال نفس است از ایشان بقبایح و شنایع و تجسس نقایص که او علامت شرف نفس است که باعث مدد و دفاع مقصود و عهود
و معاملات است و شرف نفس با نخوت و غیرت فرقه مذکوره در یک کیفیت در حیات امم در معارف و علم جاه و ثروت و عظمت و غنی و ثروت
مستند بغیرت و نخوت است و اینها در اجتماعات و حرکت بند و ملک بحفظ حدود که احیا حاصل میشود و حیا انسان با اهل فضل مسرور میکند
و نقایص را از خود منع میکند و بجهد و ریاضت و تعلم راضی میشود

چهارم امانت که بقا و قوام نوع بشر بر معاملات و مبادله اعمال است و روح انها امانت است و نیز رفاهیت و آسایش ملل بیکدیگر از انواع حرکات است
چه جمهوریه چه مشروطه چه مطلقه و هر یک این انواع تشکیل خود را از چهار عنصر که ارکان حکومت است
و فتح فتاکین و فتاکی و قطع طرق و سراق نامیه هم قضایا که عالم شریعت و قوانین نظامات و دستور کلی و قضایا فتح فتوحات در عالم
حقوقیه نامیه سوم جنایت کنندگان اموال از عموم اهالی چهارم صرف کنندگان اموال در منافع عمومیه ایشان چون مدار این مطالب بر قضایا
و امانت و این ارکان اربعه باشد راحت و امنیت و سعادت و حقوق باطل خواهد گردید باطل خواهد شد و مادر کل عقیده و مدار کل جنایت آنجا افتد
سوم صفت که قوام نوع بشر باستعانت از یکدیگر است و استعانت حاصل نشود مگر بصدق زیرا که کاذب قریب را بعید و بعید را قریب وانمود کند
نافع را ضار و ضار را نافع جلوه دهد

و پیغمبرها گویند که ادیان همه باطل و واهی و جعلیات است پس بیکی سبب دین بر سایر ملل شرایع قرار دهای بسبب فتح امم و بلاد و حرکات انسانیه آورده اند

دیگر دیده شد که انسان را با سایر بهایم مزیتی نیست بلکه فطرة از بعض از آنها پست‌تر است و باین سبب در همه چیز انسان کشوانه
و از تعارف جمایع و شنایع را سهل میخواند و نیز منکر عام دیگری شدند که پس از آنکه بر افراد و در فرد خیانت و تزویر رواج دارد
و چون چیزهایی که عاون و دوبال انسانیت هستند ربوده از باب حیا از تعلیمات آنها تنفر نمی‌شوند و از همه شرم با اشتراک مال و منع
تن نمی‌دهند لذا در رفع حیا کوشیده و گفته‌اند حفظ حیا از ضعف نفس است و انسان مجبور نشود مگر آنکه او را از چیزی شرم باید و باین وسیله
سلوک سبیل بهیمیت را که اباحه و اشتراک باشد بر نفوس انسان ملفوف و معلوم است که مناسب با امانت و صدق و امر است حقیقت و بهم جزء
و ملکه حیا و چیزهایی که این امر را برداشته پس انواع خیانت و کذب را رواج داشته پس معلوم شد که این گروه چه کرده‌اند که این ملکه مرتبه
انسانیت را خراب نموده از جهت برداشتن این سه عقیده و سه خصلت و عدم ایشان است که بنی نوع انسان در جمیع مشتهیات
مشترک‌اند و اختصاصی در اموال و مساکن و منافع نیست و امتیاز و برتری از این جهت در هیچ چیز نیست بلکه همه در نهایت تساوی با هم
بسر برند و معلوم است که تا انسان مرفوع است بر دارای وجود منافع و حرفه چند که از آنها در شرف و خست و سهولت و خست مختلف
و اگر این نوع استمرار شود هم از ارتکاب اعمال خسیسه شاقه رشت میکشند و جلب معاملات از حرکت باز میماند و بهلاکت منجر میشود با آنکه سبب بروز
این مزایا نیست که جهت اختصاص و امتیاز دارای اختصاص و امتیاز برداشته شود و نفسها از حرکت در پیشه‌ها باز ایستند و عقلها از کنجکاو
حقایق و استکشاف دقایق تهاون ورزند انسان چون بهایم خواهد زیست بخود این مزایا نمیخواهد بود
زیرا نیاز قوی بود قلیل بواسطه آنچه از سه عقیده و خصوص عقیده بشریت قوم نحو و از جهت این سه خصلت سالها در مقابل سلطنت
فارس که از نوع گاشغر تا حرم سلطان بود بسیار کوشیده‌اند تا آنکه این سلطنت عظیمه فارس را نیز در هم کوبیده و در دست تطاول سلطان
دراز نمودند و صفت امانت ایشان بحدی بود که ملوک را بر خیانت اختیار میکردند
و بعد از آنکه طبیعی‌ها در زمان باسم حکیم ظاهر شدند و انکار الوهیت کردند و انسان را با سایر بهایم قرین بلکه از آن گرفته و انکار عالم
و بعث نمودند و در حوزه خود گرفتند که شیعه‌ند و حیا و شرم را بطلان نموده و مانند سگان در سر و مانده حاضر شده که باین مشهور شدند طبیعی
و اگر این تعلیمات قدیم یا نیا از اثر و بازار علم و حکمت باسه و خلق خاسه ایشان در گاه تسلط تدبیر و رواج اسیر شدند

فارس

فارس در احوال سنه سعادت بدرجه کمال رسیده و دنیا خود و خست و بسط مملکتشان رسیده بگاهیکه در زمان داراب اول ملک فارس عبارت از
هیئت یک عالم نشین بوده یکی از آنها مصروف بر مملکت قلزم و بوخشتان و سند بود
تا در زمان قباد و مزدک طبیعی بلباس رافع جور و دافع ظلم ظهور کرد و بهاس نیک با فرس ایک تعلیم خود بیاد فساد داد گفت ادارت و قارون
بشهر عدم ظلم و جور است کرام عقل بشر است که دانا تر از جمیع بهایم و اکمال شرایع طبیعت در میان حیوانات و بهایم موجود است و طبع جمیع موکول
و مشروبات و ملکات اخلاق شایع از برای جمیع متحقق قرار داده پس چه وجهی دارد اختصاص کسی بالله یا بیاسا و از شیوه‌ان اگر مزدک و بعض
اتباع شریعت ملکی مطلع نشده و تعلیمات فاسده جاری بود لذا یک حمله حرب از پی نشد لکن قرن اول یعنی دوم تا چند قرن با عرب‌ها غالب گردید
مسلمانان در جمیع مرکوز بر اطراف دیانت الهیه و استوار بودن بهاس بسته در مرتبه یک قرن از جبال ایب تا سور چین معروف شده و آنها سر و خیال
بکار نمیشد و در خلق فاصله بحدی رسیده که مانند مقناطیس قرب صد طیون خیر نیام را بدون کره بلکه تخییر بی چیزی در اطلاع مسلم نمودند
تا آنکه صدر چهارم طبیعیین باسم طبیعیه و صاحب سود و خرطا ظاهر شدند و بطریق تدریس و دعا شکوک در نفوس عوام سیاهی نمودند و آنها را شکاک کردند
پس از آن عهد و بیان از آنها تا زمانه و آنها بدام مرشد ملی فرمود جهت اول تعلیم آنها این بود که اعمال ظاهر از برای بسیاری تنها کجی و حصر شده و باشد بعضی بدست
مرشد تو که و اصل شد پس برای تو خیر از اعمال ظاهر نیست و بعد از چند سر سفیت جمیع اعمال ظاهر شود و طبیعیه و عقلیه از برای تحقیق است که مرض مشتهر تا ملی شمار
پس از آن توهم چیزی استعمال حرام از برای تو نیست یا بحد دارند اباحه و تحکم در طبایع و شنایع را توسعه دادند تا کم کم الهام الوهیت نمودند بلکه از خطا
و جهل بشر شبیه موجودی است در عدم بشر شبیه عدم است و اگر از عدم کمتر شبیه نمود است پس نه موجود است نه معدوم پس بحر دارد باسم و اعتقاد
طبیعیت با نظام نمود و چون علمای حقیقت این مضار شده در مقام دفع برآمده حق خواهی از آنها را ریخته و مدارس نشر تعلیمات خود میکردند تا آنکه در اوقات
قاضی را بر زوال و عقیده و الوهیت او هل و سایر اهالی سنه اقرار نمودند و شرق و غرب تمام را ایمان نمودند
باین سبب جمعی از فصحا یک فرقه مقرر خاص با نامی تمام بجمع نمود و شهرها و قریه‌ها خواب کردند و تا حدود تمام مسلمانان از دفع ایشان عاجز بودند و پیش از آن مسلمانان
مسلمان فرقه‌ها در بعد خوشی از دست مسلمین راحت نشده و هم چنین جمعی از ایشان تا در دست مغول با چنگیزخان آمده غالب شدند و بعد از آن بسکه
و چون اخلاق سعادت طبیعیه ظاهر شده بود بعد از آن تا تعب یاد از اهل شامیه و از فرنگ استرداد نمودند لیکن بحکم تصنف علمای اهل و موسوم خود نموده شدند
از این جهت اهالی تاریخ بعد از انحطاط سلطنت سعادت را مانند صلیب میکردند و اولی این بود که اهالی صعب را در آن شروع از علمای طبیعیه کردند
و این طایفه باید که این دو گروه را این یافته شدند که جلب اموال جمال طبیعیین و بخرابانند و تعلیماتشان نمود همان علمات است باید منتظر تاثیرات اقوال ایشان بود

امت فرنساویه بجهت تعلیم اهالی شش اساس سعادت در قطعه یوروپ علم و دانش و آداب را فرا گرفته و جمیع امم فرنگ را متمدن ساخته و در جمیع
بلاد غرب ملکه نافذه داشته تا قرن هجدهم و نیز در سوم بابا رافع خرافات و منور بعقول ظهور کردند اسقف کلیسا را نهی کردند و کتاب انجیل را
برداشتند و تخم اباحت و اشتراک کاشتند حتی دیگر چنین کتاب در قطعه انبیا نوشت و تعلیمات ایشان چون در قلوب جای گرفت اولا ثورة
فرنساویه پیدا شد و ثانیا اخلاق فاسد شد و کم کم نفوذ خاصه ایشان کم شد
و ناپلیون اول اگرچه دیانت مسیحیه را اعاده داد لکن از مفاسد اخلاق و اختلاف مشارب زایل نشد بالاخره جرمنی بشارت شکستی که سالها تدارک شود
داد و در آنها طایفه اجتماعیین ظاهر شد که ضرر آنها کم از ضرر جرمنی نبود
اجتماعیین و اشتراکیین و عدمیین هایی که طایفه تحت الفقرا و الضعفا ظاهر شدند و نهایت خشونت رفع امتیازات انسانیت
و اینها چه فتنه و فساد کردند و چه خونها ریختند در اجرای شریعت نیچر و طبیعت که اباحت و اشتراک باشد
و از برای اجرای مقصد خود نشانه ارسی و لغات نمودند و از دهان صافیه الفعال را اعراب میکردند و بعضی خود را بعنوان معلم و اصلاح مدارس میکردند
بالاخره در تمام اقطار ممالک یوروپ منتشر شدند بخصوص در روسیه و اگر اینها قوت بگیرند نوع انسان را منقرض خواهند نمود و نابود
پس مفاسد و ضرر تعلیمات نیچریه و طبیعیین ظاهر شد و اگر نبود اقلیتشان مگر انکار الوهیت بود و از برای فساد هیئت اجتماعیه بشر
زیرا که در انسان شهوتی هست و اگر تسلط در سعی بر سیدن بآن شهوات با فرمان و جلوگیری از این قوه حاصل نشود بکار آنها چیزی
اول آنکه هر صاحب حقی قوه باشد از برای حفظ حقوق و جمیع تعدیات و اگر چنین باشد بسیار خون جاری خواهد شد و با تعرض خواهد شد
دوم شرافت نفس است که صاحب آن را از ارتکاب قبایح نگاه دارد و اگر نه کلی از بین رود معنی نیست که شهوات بی اطلاق مهمل شود بلکه بعضی کارها
پس طایفه خست است و پس بعضی دیگر نیست بلکه شرف است چون در زمان قدیم پس اهل شهر اهل بادیه پس بر شرافت نفسانی انتظام عالم
با آنکه غرض از تحصیل شرافت نفس توسیع امر معاش است زیرا که اوست سبب از برای کثرت اعوان که بایشان طرق معاش از پیشه و کسب و زراعت
نفوس است پس کسی که در شرافت نفس اکتفا میکند بقدر ضرورت معاش قناعت کند و جانی که خود را بامر معاش رسد اعمال شرافت نمیکند بلکه رذالت بکار میبرد
بدان آنکه از خست بیزار بخصوص در امور باطنه مشتبه شده و از برای جزء کسی که برای مطلع نمیشود اگر بگوید حب محمدت سبب میشود از برای عمل جمیع شرافت
جواب آنکه در اینجا است که حب محمدت باعث او شود بر شرافت نفس و تأثیر محمدت در ظاهر شرافت غنا و ثروت و جاه و ترک است و از غیر طرق تحصیل
تحصیل شده باشد پس اگر طالب محمدت باین طریق مشتبه شد از تحصیل این اسباب بخیل شد با خرج آن و کم است طالب محمدت حقیقی که از پی شرافت نفس بود
سوم حکم و قدرت او بر ظلم و جور ظاهر است و تعدیات باطنیه را مطلع نشود تا چه اگر منع نماید

که غالبا از شهوات و هوی
و هوس حاصل میشود

چهارم

چهارم دین یعنی اعتقاد بآنکه عالم را صانعی است و انسان را از برای خیر و شر خواهد داشت و بر جزا و بهشت و جهنم اعتقاد دارد پس عملی از برای دفع معاصی
و باطنه فتنه و خیانت و دروغ و مکر و تزویر را از بین برد و خاصیت و امنیت میآورد و بهر معاملات را محکم میکند و اگر اعتقاد بوجود صانع
چیزی که باعث از قیام و دوام بر حسنات نیست حضرت حق را خیر برای ارتکاب و نفع در اقدام بر قبایح نداند و چون بسیار علما حکیم
و اعتقاد است و محبان اباحه و اشتراک و شغل انها شکم پرستی که در قضای شهوت از ارتکاب هیچ قبیحی شرم نکنند و عار و ننگ نشناسند پس اگر
انها تباه کنند ملت و بر باد دهند و میت اجتماعیه مشتبه و این طایفه و الحاد از زمان ما حاصل شده اند و بعضی اعوس شرور و هم حکم معاصی خود
تابعین ایشان میشود در یکی چون نظام عالم بهم خلل میرسد و هر وقت که این خلط فاسد چون بحار را خلط کند مزاج انسان را چه شعور خداوند
ایشان را چون فضلات دفع میکند مانند ابر تابستان هر زمان ظهور کند بزودی تمیز و نابود شوند
پس معلوم شد که مطلق دین مایه نیکبختی انسان است سیاسه که از ابر سیاسی ملکی نهاده باشند و چون نیکی رفع زیغ دینی را بهتر از سیاسات ملکی است
زیرا که ترقی امتی در کلمات و مناهج ایشان بسعادت دنیا منوط بچه چیز است
اول آنکه نوع عقول را از کدورت خرافات و رنگ عقاید باطله و همیه پاک کنند چه این خرافات حجاب است از ادراک حقایق و معقولات و سبب استدراج
دهشت و خوف از بعض تشبیهات و تصورات و حکایات بعض طیور و صدای بعض حیوانات و امثال اینها و باعث شود که جاهل عقیده بازی جلا اند
و رکن اول این اسلام است که عقول را بسبب تقیید از رنگ خرافات و وهمیات پاک کند و بسیجید از اجزاء علویه و سفلیه را خالق و متصرف و مؤثر
و فاعل و معطی و مغرور و مذل و مشهود و مهلک ندانند و معتقد بحلول نشود و بخرافات آنکه از برای مصلحتی در کسوت حلول نمود و خرافات
دوم آنکه عقول انها متصف باشد بغایت شرافت که هیچ نقصی و خود نقص و انحطاط و ضعف قابلیت نپذیرد بلکه خود را اقل جمیع مراتب خود را دانسته
غیر از مرتبه نبوت که خاصه الوهیت است که بایشان سبب و مدار نقص و سبقت از همگنان برابر که از اجتماع و مصلحه خلقه از بعض افراد و در مراتب
لابد در تمشیت نقص و در حرکتش فتور پیدا شود و از کار باز ماند و دین اسلام امتیازات جنسیه و صنفیه را برچیده و پس مرتبه را در اهل حقیقت و نفس قرار میدهد
نه آنکه یک صنف از مرتبه و هر صنف دیگر چنانچه مسیحی و مسلمان را مرتبه داده اند در اینکه قول ایمان و عمران و لوسه در کتب اسلام است
و عمران هم انسان بلا و درجه اهل برسد انکار را نشاید
سوم آنکه اعاده اصالت عقاید خود را بر براهین متقنه موسس دانند نه بر ظنون و مجرد تقلید اباء زیرا که قناعت بانها عقل را از حرکت باز دارد و غنی طالب را
و دین اسلام طایفه دین است در اعتقاد بلا دلیل و مجرد ظن و تخمین یا تقلید اباء و اجداد را بلکه مطالبه برهان میکند و هر جا ظن بعض میکند
و مسلمانان را به بلاغ نسبت میدهد و بر اهل عقاید اعاده براهین مرتبه بلکه غالب اعلام را با حکمت و علت ذکر میکند نه مثل علت بعضی
چهارم آنکه در هر امتی علما الدوام جماعتی مشغول بتعلیم سایرین بعضی بهشت بعلم حقه و بیان طرق سعادت و جماعتی همیشه در تقلید و تقویم سایرین بوشند

در دل اهل را توضیح و عجب را بیان نمایند و از امر معروف و نهی از منکر تهاون نورزند زیرا که جمیع معلومات نفس مکتسب است
از علم مادر چیزی نیاورده اگر او را معلم نباشد عقلش بی فایده خواهد شد پس معلم واجب است و هم چنین معلم و متعلم ندارد است
زیرا که هم انسان را شهوات است که مستلزم تعدیات و اجحاف است و صاحب الشهوت معلوم است که از حق حق سلب راحت
و امنیت کند چه بسا خود را در راه الشهوت فنا کند پس امر معروف و نهی از منکر که با نها تعدیل اخلاق میشود ضرور است
و این از اعظم فروض این اسلام است و لکن در سار ادیان اهمال در انها نشده از کمال دیانت اسلام است که اهمال
اگر کسی ملوث از اصلی است پس چرا مسلمانان مال خالص مخزن باشند جواب چون مسلمان بعوض بودند چنانچه بعوض و عالم بعضی انها
انها شاهد است لکن اهل مال کلام شریف الکفار خواهی کرد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم انتهی